

شعر در گویش سمنانی وضع شگفتی دارد... شاید در کمتر گویشی، همانند این گویش، سهم شعر از نظر کمیت و سابقه تاریخی ناچیز باشد. این شگفتی وقتی بیشتر می شود که بدانیم گویش سمنانی، یکی از کهنترین و دیرپاترین گویشهای محلی ایران است. گفته شده است که از نظر تقسیم بندی تاریخی، گویش سمنانی باید متعلق به حدفاصل زبانهای باستانی و میانه باشد.^(۱)

مجموعه نظریه های پژوهشگران و شرق شناسان در مورد وابستگی گویش سمنانی، فرضیات زیر را پیش می آورد:

۱. گویش سمنانی از نظر تقسیم بندی جغرافیایی، جزو شاخه غربی زبانهای ایرانی است و در بین زبانهای این شاخه نیز متعلق به نواحی شمالی لهجه های مرکزی ایران است.

۲. از نظر طبقه بندی تاریخی، چنانکه اشاره شد، متعلق به حدفاصل زبانهای باستانی و میانه است.

۳. گویش سمنانی، دنباله زبانهای پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی و یا پارتی و یادگار لهجه رازی است.

۴. گویش سمنانی با زبانهای خزری که شامل گیلکی، تالشی و تاتی است، خویشاوندی و مشابهتهایی دارد.^(۲)

۵. طبق نظر دیاکونوف و کریستن سن، گویش سمنانی با زبانهای مادی و پارتی بستگی دارد.

۶. برخی ویژگیهای صوتی زبانهای دسته شمالی (از جمله پارتی) و دسته جنوبی (از جمله پارسی میانه) و مقایسه آنها با گویش سمنانی، به روشی نشان می دهد که بسیاری از ویژگیهای زبان پارتی در گویش سمنانی تا کنون حفظ شده است.^(۳)

با این سوابق تاریخی، دقیقاً روشن نیست که شعر سمنانی را اولین بار کدام شاعر سروده است. نخستین شاعری که از وی شعری به گویش سمنانی در دست داریم، مردی عارف و زاهد به نام میرزا نعیم است که مهاصر فتحعلیشاه قاجار بوده است. پیش از میرزا نعیم، از هیچ شاعر سمنانی تا این زمان شعری به گویش سمنانی به دست نیاورده ایم.

آقای دکتر منوچهر ستوده در کتاب فرهنگ سمنانی یک رباعی به شیخ علاءالدوله سمنانی، عارف مشهور، نسبت داده اند:

ان ذوق و سماع ما مجازی نمبو
ان وجد کو ما کریم، بازی نمبو
ان بی خردونه با کو ای بی خبرون
بیهوده سخن به ان درازی نمبو

en zowq o semayi ma mejazi namabu
en vajd ko ma kerim bazi namabu
en bixaredona ba ko ey bixaberun
bihuda soxan be en derazi namabu

این رباعی، در واقع گردانده یک رباعی مشهور شیخ است که به گویش سمنانی تبدیل شده است:
این ذوق و سماع ما مجازی نبود
این رقص که می کنیم، بازی نبود
با بی خبران بگو که ای بی خبران
بیهوده سخن به این درازی نبود^(۴)

اینکه گویشی کهن و دیرینه، با وجود قابلیت و استعداد بالقوه، فاقد آثار نظم و نثر باشد، خود محل تعجب و تأمل است. کاوش در این زمینه مشخص، کمک نسبی به سایر گویشها هم خواهد بود. در این باب دو فرضیه می توان مطرح کرد که به طور عمده متوجه گویش سمنانی و ساختمان صوتی و دستوری آن است:

۱. مشکلات مربوط به آوانویسی



• محمد احمد پناهی سمنانی
مروری

۲. انعطاف ناپذیری و مقاومت گویش سمنانی در قبال شعر نگارش و قرائت در گویش سمنانی همواره با دشواری روبه رو بوده است. آرتور کریستن سن در در مقدمه رساله خود که به دنبال مسافرت علمی به سمنان در سال ۱۹۱۴ انتشار داده می نویسد: «ثبت حروف مصوت، کاری دشوار بود. از همان ابتدای بررسی برای صداهای نزدیک به هم نشانه هایی مشخص نمودم ولی گاه تصمیم گیری در انتخاب یکی از این نشانه ها برای دشوار بود.» و سپس با فروتنی خاصی که لازمه شخصیت علمی هر محقق است اذعان می کند که:

«با توجه به این مشکلات و فقدان وسیله کنترل در تنظیم نهایی و قطعی بررسی گویش سمنانی [به علت ترک ایران و بازگشت به کشورش]، متأسفانه باید بگویم که نمی توانم قطعیت مطلق ادای صحیح و تلفظ واقعی حروف مصوت را با تمام جزئیات آن تضمین کنم.»^(۵)

این مشکل، چنانکه اشاره شد، تنها محدود به گویش سمنانی نیست. آوانویسی، نگارش و خواندن گویشهای محلی در ارتباط با خط فارسی همواره مشکلاتی دربردارد و در گویش سمنانی، این مشکل آشکارتر است.

مقاومت گویش سمنانی و ساختمان دستوری آن در برابر شعر، فرضیه دیگری است که می توان کمبود شعر سمنانی را ناشی از آن دانست. طبیعت ساختمان دستوری گویش سمنانی به گونه ای است که تخطی از آن، موجب سستی کلام و خاصه «ضعف تألیف» می گردد؛ مثلاً شاعر سمنانی سرا حق ندارد واژه مذکور را به صورت مؤنث و یا به عکس به کار برد، یا یک حالت دستوری اسم را در حالتی نامربوط به کار گیرد.

توان ترکیب پذیری و ساخت واژه های جدید در گویش سمنانی، در مقایسه با فارسی، بسیار ضعیف است. برعکس زبان فارسی که با تواناییهای بی شمار خود، تسهیلات و امکانات فراوانی برای طبع آزمایی در اختیار شاعر قرار می دهد، گویش سمنانی با محدودیتهای متعددی روبه رومست که آه آنها به قرار زیر است:

۱- در گویش سمنانی، اسامی دارای جنس هستند؛ مثلاً شغال، اعم از نر و ماده، مؤنث است، و گرگ، خواه ماده یا نر، مذکر است.

شغاله (soqala): شغال

ورگ (verg): گرگ

«ه» فتحه آخر «شغاله» علامت تأنیث است. آجر، مؤنث است و آهن مذکر.

شغلم، مؤنث است و خیار مذکر و...

۲- اسامی و ضمایر در گویش سمنانی در حالات مختلف صرف می شوند:

- حسن پشا: حسن رفت. hasan beea

- پروینه بشی به: پروین رفت. parvina besiya

چنانکه ملاحظه می شود، در پایان نام پروین، که مؤنث است، و فعل آن، حرکت «ه» اضافه شده است. در ضمیر نیز به طریق اولی، جنس فاعل مشخص می شود:

او پشا: او [مرد] رفت.

او بشی به: او [زن] رفت.

علاوه بر اینها واژه های مترادف در گویش سمنانی بسیار کم است؛ مثلاً واژه «دریا» در سمنانی همان دریاست، ولی در فارسی از حداقل سه واژه «دریا»، «یم»، و «قلزم» می توان استفاده کرد؛ یا واژه «روی» به معنی صورت و چهره، در فارسی، طبق ضبط لغت نامه دهخدا، ۱۶ مترادف و ۱۸۷ ترکیب دارد، حال آنکه در سمنانی، تنها «دیم» به این معنی، قابل استعمال است.^(۶) بر همه اینها باید محرومیت شاعر سمنانی سرا - و به طور کلی بومی سرایان - را از تجارب غنی و مدون هزار و چند ساله شعر فارسی یادآور شد. همچنین حمایتی که شاهان و حکام و قدرتمندان از شعر فارسی می کرده اند، هرگز شامل اشعار بومی و محلی نمی شده است.

حتی بزرگان شعر و ادب به زبان محلی و مادری خود اعتنایی نداشته اند و گویشهای محلی به عنوان زبان عوام و زبان فاسد، مورد اعتنای گویندگان و نویسندگان نبوده ست. و از این رو، تعداد شاعرانی که به زبان محلی توجه و رغبت داشته اند، انگشت شمار است. به نوشته دکتر خانلری «تحقیق در لهجه های محلی و ثبت لغات و اصطلاحات هر ناحیه، در ایران هرگز رسم نبوده است. زبان عامه را قابل آن نمی شمرده اند که درباره اش بحث کنند... بسیاری از لهجه های محلی ایران ادبیاتی داشت که غالب آن نوشته نمی شد و تنها در ذهن و یاد گویندگان لهجه ها می ماند و به دیگران انتقال نمی یافت؛ به این سبب نام و نشان این سخنوران محلی به جای نمانده است.»^(۷)

بدین ترتیب، درباره نقصان در کمیت شعر سمنانی - که در جهاتی شامل کیفیت آن نیز می شود - در یک جمع بندی می توان به علل و عوامل زیر اشاره کرد:

۱. اصولاً خط فارسی و خاصه حروف صدا دار آن برای ضبط و انعکاس درست و همه جانبه گویشها (و از جمله گویش سمنانی) کافی نیست و قرائت نوشتارهای این گویش را به

کوتاه بر شعر سمنانی

نحوی که با گویش اصلی مطابق باشد، حتی گاه برای خود گویندگان مشکل می‌سازد.

۲. ساختمان دستوری گویش سمنانی طوری است که قواعد ادبی ندارد. عدم انعطاف آن برای پذیرش واژه‌های بیگانه و در نتیجه کمبود شدید واژه‌های مترادف، توان اندک ترکیب‌پذیری و ساختن واژه‌های جدید، حضور و تأثیر پدیده جنس در اسامی (مذکر و مؤنث بودن اسامی)، تصریف اسامی و ضمائر در حالات مختلف، متفاوت بودن صرف افعال لازم و متعدی و بالاخره محروم بودن از بسیاری از امکاناتی که شاعر فارسی‌گو در قلمرو شعر فارسی از آن برخوردار است، موجب شده است که سرودن شعر به آن معنی که اطلاق کیفیت و کمیت عروضی و بدیعی بر آن میسر باشد و از حوزه تعاریف قدیم و جدید شعر خارج نشود. در گویشهای محلی و از جمله آنها سمنانی، قدرت فنی و وسعت تخیلی ویژه‌ای را طلب کند.

در گویش سمنانی، شاعرانی چند توانسته‌اند بر این مشکلات غلبه کنند و آثاری بدیع و به یادماندنی به وجود آورند. میرزا نعمتا (که به زندگی و شهر او در مجله شعر به طور جداگانه اشاره شده است)، علی محمد پیمان یغمایی، محمد باقر نیری، نصرت‌الله نوح، محمدحسن جواهری، عظیم حاجی رمضانی، فرهنگ شکوهی، عبدالمحمد خالص و چند تن دیگر، آثاری در گویش سمنانی آفریده‌اند که بی‌تردید مانا و جاوید خواهد گشت. آخرین شعری که از شادروان پیمان یغمایی در گویش سمنانی برجای مانده، قطعه‌ای است زیبا که مضمون فلسفی لطیفی دارد:

روزگار آره سونگه، هم مسینه
کال و پت، هر چی بی نی، هم مجینه
میزدائیلی ژوگور، واگن چی
مزونه، باز بون و بر مزینه
آگه پیری نشونی پش یونی په
چره سرخه وله اجل مجینه

ruzigar ara songe hom mesine
kalopat harci beyney hom majine
yzrayilli zo gur vakon ci
mezone baz bown o bar mezine
age piri nesoni besiuniya?
cera sorxavela ajel mecine?

برگردان:

روزگار، آسیا سنگ است و هر چه را ببیند، پخته یا ناپخته، به هم می‌ساید و می‌جود.

می‌داند که یزراییل، گورش را کنده است.

اما باز بام و برخانه را اندود می‌کند.

اگر پیری نشانه رفتن است،

چرا اجل، غنچه گل را می‌چیند؟

محمد باقر نیری، نصایی به شیوه نصاب الصبیان ابونصر فراهی پرداخته که به تعبیر استاد حبیب یغمایی «ممتع و شیرین است». شاعر به صدها واژه سمنانی که برخی از آنها در تداول عامه منسوخ شده‌اند، حیات دگرپاره بخشیده است. تنوع اوزان و بحور، قدرت و استحکام اشعار و شیرینی بیان، به اثر او کوش و جاذبه خاصی بخشیده، به نحوی که خواننده را به دنبال می‌کشد، چرا که خشکی و یکنواختی فرهنگهای لغات را ندارد و حتی خواننده فارسی زبان، به مدد کشش هزلهای شیرین و نکته‌های طیب آمیز، نه تنها حظی وافری برد، بلکه واژه‌ها را در لابه لای اشعار به خاطر می‌سپارد و کاربرد آنها را درک می‌کند:

... ای بر بساط عشق تو من لات و برهنه

هستم به انتظار وصالت چو گرسنه

مفعول و فاعلات، مفاعیل فاعلات

بهر مضارع است، بخوانش به طنطنه

کم را به پنج لفظ، تلفظ نموده‌اند:

«ناگم»، «بیلیگی» و «پوک» و «پندیک» و «برجنه»

مرغ و خروس «گرگ» و «هرسه» به لف و نشر

«تیک» است و «تک» همان تک و بیضه ست «مرفته»...

... تخمی که به زیر مرغ بنهند

تا تخم کند، «مچل» بنامند

گل را که حرب بنامدش ورد

این مردم شهر «ول» بنامند

گفتم که شکم چه نام دارد؟

گفتند مرا که «تل» بنامند

از آتش او یقین نترسند

آنان که تنور، «کل» بنامند...

اردنگ ز نیری چو پرسید

می‌گویندتان «ستل» بنامند... (۸)

قطعاتی چند از اشعار نصرت‌الله نوح، به سبب غنای بالای فولکلوریک، نزدیکی به زبان محاوره، وجود تکیه کلامها و زبانزدهای خاص و متداول بین مردم سمنان، ذکر اشخاص معروف محلی، فراوانی اشارات و کنایات و به کارگیری ضرب المثله، واقعاً قابل ترجمه دقیق. به نحوی که ملاحظه شعر اصلی حفظ شود. نیستند. یکی از آنها، با طنز شیرینی که در سراسر آن جاری است، به راستی از شاهکارهای شعر سمنانی است و جالب آنکه هیچ یک از اشعار فارسی این شاعر از لحاظ

meyni hezar daran ko har yi yipi veyteri
 yi ger glyet niyakka mer gardene caei
 tasar meges ko bowsene ba kowna xanjeri...
 en ham bebeyn hekati? voila a matuni
 ta key menin o movva hey en ser overi...
 juri basa bamer ko ta baba besa bamerd
 kari basa haka ko maker des ta masteri
 yey nakarato hoston hoston piyer beni
 derdes yiya qeba teka teka bi asteri
 dar mondaba hamisa hoston hekatona
 hesvax nasaba darglizenyn pi be zowry teri...

قدرت و استحکام به پای اشعار سمنانی وی نمی‌رسد:
 هر گوشه‌ای نیاگه و هر دخمه‌ای بشه
 می‌نی هزار درن کو هرای، ای پی وی تری
 ای گرگی یت نیاگه، مر گاردنه چشی
 ته سر مگش کو بوسنه با کونه خنجری...
 ان هم ببین هکاتی؟ ولآ ماتونی
 تاکی منین و مووا هی ان شووری...
 جوری بشه بمر کو ته بابا بشا بمرد
 کاری بشه ها که کو ما کردیش ته مشتری
 پی نا کرا تو هوشتون، هوشتون پی یر پی نی
 دردش ای به قبا، تکه تکه، بی آستری
 درمونده با همیشه، هوشتون هکاتونه
 هیشوخ نشا با «درگزین» پی، به زور تری...

har guseyi niyakka vo har daxmeyl basa

برگردان:

به هر گوشه‌ای بنگری و به هر دخمه‌ای بروی،
 هزار زیبارو می‌بینی، یکی بهتر از دیگری
 اگر به یکی‌شان نگاه کنی، چشم برمی‌گرداند
 و می‌خواهد یا خنجری کهنه، سرت را از تن جدا کند...
 اینها هم شدنم حرف؟ به خدا که در شگفتم
 تا کی می‌نشینی و هی شعر می‌بافی؟...
 برو طوری بمیر، که پدرت مُرد
 برو کاری بکن که بزرگترت کرد
 خودت را گم مکن، به پدرت نگاه کن
 که قبایی پاره پاره و بی آستر داشت
 همیشه برای حرف زدن خودش درمانده بود
 و هرگز از «درگزین» [روستایی در شش کیلومتری
 سمنان] بالاتر نرفته بود...

در قصیده‌ی زیبای «حرفهای ننه» با زبانی سرشار از مایه‌های
 فرهنگ بومی، مسایل اجتماعی را به نقد می‌کشد:
 نه زفون لال و نه چش کور و نه گوش کر بو ننه
 تو پالون با، وازی هرکین کومگی، خر بو ننه
 تو چکار دار کو ای مشت از بی دواپی ممرن؟
 و لو ا که ان هکاتی، بلکی مقدر بو ننه
 چقدر ما: چره ان اعیونه، اون لغت و پتی؟
 چه مزون؟ بلکی کو اون از انی پی سر بو ننه
 مرتیمون غصته زیادی نغورا، پیر میا
 هوشتونه هر کی مگی آقا و سرور بو ننه
 بقلووا با سوویه نون، ای جوری هضم مبین
 چره ای لقمه چی ره، شخص مکدر بو ننه؟
 ای ذره فکری هرینین دبا، دنیا سره می
 مگی هرکین قشاری قبری ره، حاضر بو ننه



بشین اون میردایی خوری کو خدی ره متزن
منزونه ژونه هیشکین سر و همسر بو ننه
همه ماین کو همنایا تبعی پیغمبری بین
کی مزونه کو «بلال» یا کو «قنبر» بو ننه؟
هر کی که هوشتونه متزه، خدی پا منده
فکر ما که خدا بی دستک و دفتر بو ننه؟

ta zefon lal ot cas kor o ta gus kar bu nana
to palun ba vazl har kin ko megi xar bu nana
to ce kar dar ko yi most az bi devayi memeran?
velvaka en hekati balki moqadder bu nana
ceqader rha; cera en auona un loxt o pati?
ce mezon? balki ko un az eni pi sar bu nana
martimun qosta ziyadi naxora plir meba
hostona harki megi aqa vo sarver bu nana
boqleva ba sowvisanun yi jurl hazm mebin
cera yi loqma ci rarsaxs mokadder bu nana?
yi zara fakri hereynin daba donya sara mey
megi har kin qosari qabri ra hazer bu na na
beseyn un midayi xowri ko xodey ra metezeyn
manezone zuna heyskin sar o homsar bu nans
harkin emmama sar ende ya nemazi hakere
manezone maselan heyderi safder bu nana
hama mayan ko hama tabe yi peyqamberiyin
ki mezone ko belal bu ya ko qanber bu nana?
harki ko hostone metteze xodey pa mende
fekr maka xoda bi dastek o dafter bu nana?

بیرگردان:

زبانته لال و چشمته کور و گوشت کر باشد ننه
تو پالان باش، بگذار هر کس می خواهد خر باشد ننه
تو چه کار داری که یک عده از بی دوائی می میرند؟
این حرفها را ول کن، شاید مقدر باشد، ننه
چقدر می گویی: چرا این یکی اعیان است و آن یکی لخت و
پتی؟

چه می دانی؟ شاید آن از این سر باشد ننه
برای مردم غصه زیادی نخور، پیر می شوی
برای خودش هر کس باید آقا و سرور باشد ننه
باقلاوا و نان سبوس یک جور هضم می شوند

چرا برای یک لقمه غذا، آدم باید مکدر باشد، ننه؟
یک ذره به فکر فردا باش، دنیا به سر خواهد آمد
هر کس باید برای فشار قبر حاضر باشد ننه
رفتند آن مردان خوبی که برای خدا می دویدند
هیچکس نمی تواند با آنها سر و همسر باشد ننه
همه می گویند که ما تابع پیغمبریم
چه کسی می تواند بلال، یا قنبر باشد ننه؟

هر کس که برای خودش می دود، آن را به پای خدا می گذارد
فکر می کنی که خدا بی دستک و دفتر باشد ننه؟

دوبیتی های عبدالمحمد خالصی، فصل تازه ای در دو بیت
سرایبی سمدان گشوده است. پیش از او شاعران دیگر هم این
تجربه را از خود به یادگار گذاشته اند (نظیر نوح)، اما آثار
خالصی از لحاظ لطف بیان، ترکیب مفاهیم، بار عاطفی شور و
حالی ویژه دارد و خواننده را به یاد دوبیتی های ناب فولکلوریک
می اندازد:

* رفیقون تا درین، شاخه ولی بین
نبو کو بوئه ای، بی حاصلی بین
نوائین آدمی، اون آدمونه
کو دایم ری درن اسکی دلی بین

rafiqunl ta darin saxa veli bin
nabu ko bowneyi bi haseli bin
nevayin adami un adamuna
ko dayam rey daran aski dell bin

رفیقان! تا هستید، شاخه گل باشید

میاد که بوته ای بی حاصل باشید

«آدم» منامید کسانی را که می خواهند خار دل مردم باشند.

* خیر هادین مویی اون نازنینی

بیا ان دل ژویالا غرقی خینی

اگه باین کومون ری پی مگش بی

سری ری بین مبین فرشی زیننی

xaber hadin mo pi un nazenini
beba en dei zo bala qarqi xini
age bayan komon rey pi meges bey
sari rayin mebin farsi zemini

[خطاب به حضرت ولی عصر (عج):]

خبر از من دهید آن نازنین را

که دل به خاطر او غرق خون شد



منبرمه انگار کو دیمی تختی نی یسته
 نورو، موره اون روئه کو و شکا آ آ بین آ
 تو تو با و او او بو و ها ها بو و نه نه

now ru biyema kowna haley pineki kermun
 nana vo serason do xali kineki kermun
 batmun nanajan sowzi pela barka qalifa
 yalla babajan yidi bala sol vaka lifa
 konji vo keneq don biyarin noql o nebatl
 serin vakerin ala bayin xowra hekati
 ahi veretes sina pi bates gvsi vaka
 en xowra hekati dele maqzi basa jaka
 vaska ta safes garm o ta ja narma vo maste
 monber mesa engar ko dimi taxtl niyeste
 now ru mo ra un ruya ko vaska a a blin a
 to, to ba vo u, u bu vo ha ha bu vo na, na

نوروز آمد و لباسهای کهنه را پینه بستیم
 چند دانه نمنا و ریحان از بوته چیدیم

اگر بگویند از کدام راه خواهد آمد
 سر آن راه فرش زمین خواهم شد.

شعر «کویون» سروده عظیم حاجی رضانی با اینکه در مورد
 یک پدیده زودگذر اجتماعی است، اما از فرط روانی و صداقت
 بیان و طنز شیرین بی تردید همیشه در یادها خواهد ماند. همین
 شاعر در مثنوی زیبایی «نورو» [نوروز] و سوسه ها و جاذبه های
 شیرین روزهایی را که مردم سمنان در انتظار عید به تدارک نقل
 و شیرینی و لباس نو سرگرم می شوند به یاد می آورد و از سویی
 کوتاه دستی پدر خانواده را:

نوروی بی یه ما، کونه هلی پینکی کرمون
 نانا و سراسون، دو خالی کینکی کرمون
 باتمون نه نه جان سوزی پلا بار که قلیفه
 یالا به به جان عیدی بالا، شل واکه لیفه
 کنجی و کتقدون بیارین نقل و نباتی
 شیرین واکرین آله بایین خوره هکاتی
 آهی ورتش سینه بی باتش گوشی واکه
 ان خوره هکاتی دله مغزی بشه جا که
 وشکا ته نفس گرم و ته جا نرم ومشته

گفتیم نه نه جان سبزی پلو را در قابلمه بار کن
 یالا باباجان برای عیدی سرکیسه را شل کن
 کجند و شاهدانه و نقل و نبات بیاورد
 دهان را با حرفهای خوب شیرین کنی
 [بابا] آهی از سینه کشید و گفت گوشه‌ایت را باز کن
 و این حرفهای خوب را میان مغزت جا بده
 پسرک! نفست گرم و بسترت نرم است و سرحالی
 به منبر رفته ای انگار روی تخت نشسته ای
 نوروز آن روزی است که: من، من باشم و او، او باشد و ها، ها
 باشد و نه، نه!

فرهنگ شکوهی قصیده‌ای بلند و زیبا ساخته است که نسل
 کهنسال سمنان را به دوره‌های کودکی و نوجوانی و جوانی
 می‌برد: کوچه باغها در روزهای بهاری و استخرها و
 تنوره آسیابهای آبی در فصل گرم تابستان، باغهای میوه،
 محله‌هایی که دیگر نشانی از آنها برجای نمانده و...
 ته می‌ی زیکی بین و دشت و بیابان متزن؟
 «کیلی» و «درگیزنه»، «نوگه» و «آیون» متزن
 رزه کیزی کو نوایا، «گله رودبار»، «پاره»
 تا رفیقی می‌یه مین، کوه و بیابان متزن
 آی موخورمون دله باغاتی حاصل، ای وقتی
 تا کو وزیر می‌یه ما، دیمی دزارون متزن
 غصته‌ای نونی کوجه، پیلی کوجه، فکری کوجه؟
 دل خوشی با کوهمش کله‌یی آرون متزن

tayey mey zeki ben o dast o biyabon metezen?
 "keley" vo "dargizeney", nukka vo ayun metezen
 raza kizey ko nevaya gola rudbar, para
 ta rafiqi miyemen kuh o biyabon metezen...
 ay moxormun dele baqati hasel yi vaxti
 tako vazyer miyema dimi dezarun metezen
 qosteyi nuni koja? pili koja? fekri koja?
 del xosi ba ko hames kaueyi arun metezen

یادت می‌آید که کودک بودیم و در دشت و بیابان می‌دویدیم؟
 در «کهلا» و «درگیزن»، «نوگه» و «آهوان» می‌دویدیم
 کوچه باغها را که نگو، «گله رودبار» و «پارا»
 تا دوستان می‌آمدند، در کوه و بیابان می‌دویدیم
 هی میوه می‌خوردیم در میان باغها، و آنگاه که

برزگر می‌آمد، روی دیوارها می‌دویدیم
 غصه نان کجا؟ پول کجا؟ فکر کجا؟
 دلخوشی داشتیم که پیوسته بالای بام آسیابها می‌دویدیم
 حال و هوای مضمون در به تصویر کشیدن خاطره‌های
 کودکی، پرداختن به جزئیات ظریف در این شعر، خواننده را به
 یاد حیدر بابای شهریار می‌اندازد.

● پانوشتها:

۱. برخی از ویژگیهای زبانهای باستانی مانند اینکه در آنها اسامی دارای جنس بوده‌اند، حالات دستوری (فاعلی، مفعولی، ...) دارند و برحسب حالت، پسوندهایی به آخرشان اضافه می‌شده، اکثر اسمها و کلمات به یک حرف مصوت کوتاه که فتنحه یا «آ» باشد ختم می‌شده، بعضی ضمایر صرف می‌شده‌اند و ضمایر اشاره تغییر شکل می‌داده‌اند، هم‌چنین برخی صفات مانند اسم صرف می‌شده‌اند، و با موصوف مطابقت داشته‌اند: در گویش سمنانی هم دیده می‌شود. بدیهی است برخی از این ویژگیها در زبانهای میانه منسوخ شده‌اند. (برای آگاهی بیشتر ر. ک: پرویز پژوم شریعتی، «جنس اسامی در گویش سمنانی»، نامه فرهنگ ایران، بنیاد نیشابور، شماره ۱۲، ص ۱۱۶ به بعد.)
 ۲. برای نمونه نگاه کنید به: پناهی سمنانی، «واژه‌گان خویشاوند در گویشهای سمنانی و آذری»، آینده، شماره ۱۲-۱۰، دی و اسفند ۱۳۶۸، ص ۷۵۳ به بعد.
 ۳. به استناد: سک شناسی استاد بهار، زبان‌شناسی و زبان فارسی دکتر خانلری، حماسه سرایی در ایران دکتر صفا، مقدمه فقه اللغة ایرانی از ارنستکی ترجمه کریم کشاورز، درباره گویشهای ایرانی دوشن گریشمن ترجمه سعید عربان و زبانها و لهجه‌های ایرانی از احسان یارشاطر و نیز:
- Dialecte de semnan Essai d'une Grammaire Semnani
 از آرتور کریستن سن. (نقل از: «نظریه‌ای نو در زمینه معرفی گویش سمنانی»، پرویز پژوم شریعتی، روزنامه اطلاعات، ویژه نامه سمنان و مرکزی، از شماره ۱۸۲۳۱ به تناوب تا ۱۸۲۵۶)
۴. آقای دکتر ستوده سندی که تعلق این وجه رباعی را به شیخ علاءالدوله ثابت کند، ارائه نداده‌اند. برای دیدن اصل شعر، رک: دیوان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی، به اهتمام عبدالرفیع حقیقت، ۱۳۴۴، ص ۳۵۷.
 5. Christensen, A. Dialecte de Samnan Essai d'une grammaire, Semnani mem. de Acad. Royal des Sciences, Copenhagen. 1915
 ۶. محدودیتها در ساختمان دستوری گویش سمنانی چندین مورد دیگر را نیز شامل می‌شود که برای پرهیز از طولانی شدن، از ذکر آنها خودداری می‌شود. علاقه‌مندان به: فرهنگ سمنانی، تألیف صاحب این قلم، صفحات ۱۳ به بعد مراجعه شود.
 ۷. دکتر پرویز نائل خانلری، زبان‌شناسی و زبان فارسی، چاپ چهارم، انتشارات طوس، ص ۱۵۱-۱۵۲
 ۸. این نصاب، یک مثنوی مختلف الاوزان است که ۵۹۲ بیت دارد. برای مطالعه متن کامل آن به فرهنگ سمنانی تألیف پناهی سمنانی مراجعه کنید.